



چکیده:

در این مقاله سید علی اصغر غروی برای تفهیم بهتر مطلب، در پاسخ به معترضان به مقاله «حجاب اجبار یا اختیار» از مدخل محکم و متشابه به موضوع ورود می‌کند. او کلمه «ید» در دو آیه «يَدْ اللّٰهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ» و «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» را «دست قدرت» معنی کرده و نتیجه می‌گیرد که اگر از این دریچه به قرآن نگاه شود، بسیاری از مشکلات آن حل می‌گردد و گزاره‌های غامض به مفاهیم ساده مبدل می‌شود، و بر این پایه، بسیاری از احکام فقهی زائد که ریشه در کتاب خدا ندارد به زاویه نسیان می‌رود. نویسنده، پدر خود، مرحوم آیه الله سید محمد جواد غروی را از اولین حکماء مفسر می‌داند که به طور جدی و صریح به متشابهات قرآن پرداخته، و آنها را از امتهات وحی و هدایت الهی دانسته، و در این مسیر تا اعماق رفته است. او مثالهای دیگری را هم در اثبات مدعای خود در بیان متشابهات قرآن ذکر می‌کند، از جمله «حبل الله» را قرآن می‌داند، و «نعمت» را هدایت، و شرح آنها و بیان مثالهای دیگر را به سخنرانیهای خود تحت عنوان «مثل در قرآن» و نیز کتابهای محروم غروی ارجاع می‌دهد. وی یکی از عوامل فهم دُرُست قرآن را ایمان داشتن به وحی بودن این کتاب می‌داند و نتیجه می‌گیرد که بدون چنین ایمانی دستیابی به فهم مشترک از کتاب ممکن الوصول نمی‌باشد، و هرکس، با تناقضاتی که در ذهنش پدیدار گشته، به راه خود می‌رود. سپس می‌گوید عقل، تدبیر، تفکر و دانش بشر در درک مفاهیم آیات اثری عمیق دارد. وی مسأله آزادی بشر در قبول هر دینی را هم مؤید به آیات قرآن می‌سازد. غروی در این مقال، به صورت اختصار، به جایگاه ویژه زنان در قرآن اشاراتی دارد، از جمله آزادی و حقوق حقه آنها. از سویی دیگر او قصص انبیاء را از اساطیر نمی‌داند، البته این هم با استناد به آیات کتاب است که افسانه بودن خود را نفی نموده.

کلیدواژه‌ها: حجاب - محکم - متشابه - قرآن - قطع ید - زنان - حقوق - مثل در قرآن - حبل الله -

سید علی اصغر غروی - سروش دباغ - ناهید توسلی

به نام او که همه هستی از آن او است

حقاً مانده‌ام که پاسخ این دو بزرگوار محقق را از کجا شروع کنم؟ جناب دکتر سروش دباغ را و هم سرکار خانم ناهید توسلی را. که با اولی ساعت‌ها مباحثه حضوری داشته‌ام و دومی را به نوشته‌هایشان می‌شناسم. کاش همانقدر که در نوشته‌های غریبان دقت و امعان نظر داشتیم، در چند سطر دست و پا شکسته محقر و ناچیز و شاید نامفهوم شرقیان اهل وطن و همزبان خود نیز دقتی حداقل در حد توجه به عنوان مقاله می‌داشتیم.

من نمی‌دانم جناب دباغ این عنوان را از کجا بر نوشته حقیر بنهادند «حجاب انکار یا اجبار»؟! این عنوان کلیت دیدگاه اینجانب را زیر سؤال برده و به چاه ویل درش افکنده است. گرچه من هم همانند سرکار خانم توسلی دیگر تمایلی به ورود به این مبحث نداشتم، ولی مقاله خود ایشان که باز هم از همان عنوان غلط استفاده کرده‌اند، مرا تشویق نمود چند خطی مصدع اوقات ذی قیمت خوانندگان گردهم، هرچند به غموض و پیچیدگی این دو بزرگوار نمی‌توانم قلم زنی نمایم. پاسخ‌های من بر هر دو مقاله از این قرار است:

۱- آنچه را من در این باب قلمی کردم تحت این عنوان بوده است «حجاب، اجبار یا اختیار» که عرض



کردم با توجه به خود آیات متن، هر کسی مختار و آزاد است همه کتاب خدا یا بخشی از آن را بپذیرد یا نپذیرد، و زنان مسلمان هم در اختیار حجاب یا بی حجابی باید آزاد باشند، ولی نمی توان مفاهیم آیاتی را که از نظر لغت و عرف، مبین و روشنند، به تأویل برد. اساساً روشمندی در قرائت متن ثابت، و خصوصاً الهی، که برای هدایت بشر آمده نه ایجاد تفرقه و بر پای جنگ، باید اینگونه باشد تا فهم و عقلانیت مخاطب هم بکار گرفته شود.

۲- هر دو بزرگوار، به علم تأویل و ضرورت آن در فهم قرآن یا متون دیگر تکیه کرده و البته اینجانب را متهم کرده اند که بدان عنایتی نداشته یا از شناخت یا درک یا آشنایی با آن غریب و بیگانه بوده ام. که البته چنین نیست و باید در اینجا بگویم و بر آن تأکید کنم که پس از چهارده قرن که از حیات قرآن گذشته است و انبوهی از مفسران بر آن تفسیر نگاشته اند، هیچ یک، تا کنون، سخنی مستقلاً از آیات متشابه میان نیاورده و بحثی پیرامون آنها مطرح نساخته اند. یعنی ما حتی یک تفسیر هم نمی یابیم که مفسری گفته باشد؛ مثلاً این آیه از آیات متشابه قرآن است، یا این کلمه در معنای متشابه بکار رفته است. من باب مثال لفظ «ید» در هشت آیه به خدا نسبت داده شده است، و در همه این آیات، در معنای متشابه بکار رفته است. یعنی شبیه کارهایی است که از «دست» ساخته می شود و نشانه قدرت و تسلط و مهارت و اشراف و نظارت و امثال اینها می باشد. پس خدا «دست» به معنای عضوی از اعضاء جسم ندارد، چون جسم ندارد، ولی قدرت فائده و کامله دارد که تعبیر به «دست» می شود، و این معنای متشابه است.^۱ تشبیه معقول به محسوس. هر چند همه مفسران در ذیل آیه هفتم سوره آل عمران، در باب «متشابهات» سخن به اطناب و اجمال گفته اند، ولی طرفی از آن همه نبسته اند.

۳- از دیگر کلمات متشابه در قرآن «قطع» است به معنای «بریدن» و به گونه یی جدا کردن که دو جزء از یک شیء، دیگر ارتباطی با هم نداشته باشند. این واژه در زبان فارسی عیناً وارد شده و ترجمه فارسی آن هم به همین معنا بکار رفته است، اما مفاهیم متعددی را در دل خود جا داده که دیگر هیچ ارتباطی با ابزار بریدن که چاقو یا شمشیر و امثال آن است، ندارد، مانند؛ قطع رابطه، دست کسی را از کاری بریدن، قطع پیوندهای خویشاوندی و اصطلاحاتی بیش از این که در جای خود به تفصیل بیان کرده و رساله یی نیز در این باب قلمی شده است تحت عنوان «سَرَقَت و قَطْع ید». پس می توان گفت: بریدن دست دزد (البته با تعیین اینکه اساساً دزدی مورد نظر خداوند کدام است) یعنی قطع دست کسانی از زنان و مردان از قدرت و کاری که به وسیله آن بر ثروتهای عمومی و ملی مستولی می شوند، و به سبب آن استیلاء و کاری که دارند، امکان رشوه خواری و دزدی را می یابند. پس همان آیاتی هم که از دید مفسران و فقهاء، صد در صد محکم بوده است، مفهوم متشابهش معقول و پذیرفتنی است، نه معنای ظاهری آن. اما همه اینها شاهد از لغت و عرف تکلم اهل زبان دارد.

۴- گرچه پیش از این، در میان حکماء و عرفاء و مسلمانان، از این مدخل وارد قرآن شده اند و مطالب بسیار غنی و راه گشا در تبیین متشابهات کتاب گفته اند، ولی باز هم اشارتی به این دسته از آیات نداشته اند، که

۱ - میزان در ذیل آیه ۶۴ سوره مائده، از دست بستگی منسوب به خدا توسط یهود سخن می گوید، و در معنای «عُلَّتْ أیدیهم» می نویسد، «مَنْقَصَتِی که به ساحت قدس خدا نسبت داده اند؛ یعنی دست بستگی و سلب قدرت بر انجام خواست خود» و در ذیل عبارت «یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» می گوید: «کنایه است از داشتن قدرت» و در پی آن آورده است: «اصولاً در ادبیات عرب «دست» کنایه است از «قدرت» و «دو دست» کنایه است از «کمال قدرت». معانی دیگر «دست» را هم در همین جا ذکر کرده و گفته است: «ید» یک معنی دارد و در سایر معانی به طور استعاره بکار می رود. اما سخنی از اینکه آیات این چنینی از متشابهاتند نیاورده است. المنار می نویسد: «ید» در لغت بر چند معنی اطلاق می شود که اهل بیان می گویند؛ بعضی از این معانی حقیقت است و برخی مجاز و کنایه. از جمله آنها خود حقیقت «دست» است. و نیز نعمت و قدرت و مُلک و تصرف و غیر اینها. از اینرو صاحب المنار با تأویل آیه مخالفت می کند، تنها به این دلیل که معنای «ید» در لغت مفهوم و مبین است. فخر رازی و دیگران هم چیزی در همین حدود نوشته اند.

بگویند، به صراحت، که اینها آیات متشابهند. مرحوم پدر، آیت الله سید محمد جواد غروی، وقتی که در حوزه‌ها مشنوی معنوی مولوی را نجس ذاتی می‌دانستند، و می‌گفتند باید با انبر جابه جایش کرد، می‌گفت: «مثنوی قرآن دوم است، و مطالعه دقیق و عمیق آن فهم موسعی از قرآن ارائه می‌دهد». مرحوم غروی اولین مفسر از زمره حکماء مفسرین است که رسماً و به روشنی سخن از آیات متشابه آورده، و وجود آنها را پذیرفته و به پالودن تفسیر از خرافات قرن‌های متمادی پرداخته است، که در نتیجه، منتهی به تصفیة فقه از احکام زائد نیز شده است. یعنی احکامی که در فقه هست ولی در قرآن نیست، مانند حکم ارتداد و رجم. خلاصه‌ی از آراء ایشان در هر دو باب «قرآن و فقه» را مستقلاً خواهم آورد. پس شاید بتوانم مدعی شوم که از سنین نوجوانی در محضر استاد، با قرآنی آشنا شدم که فهم مخاطب در آن دخیل است، و تأثیر و تأثر متقابل بین قرآن و مخاطب او، پیوسته موجب تعالی یافتن هر دو طرف می‌گردد. هرچه قرآن بیشتر بتواند به رشد عقلانیت و خرد مخاطب خود کمک کند، خود نیز از منجلاب خرافات و بیهوده‌گویی‌های پیرامونش مزگی و مصفا می‌گردد، و «اصالت» نیز در متشابهات است. قرآن هنوز در دوران مراهقه و نوجوانی است، و برای رسیدن به کمال در عمل انسانی، و تبدیل شدن به کتابی که بتواند پیروانی صاحب خرد و امتی آزاد و آزاده بسازد، راهی طولانی برای رفتن دارد.

۵ - سخن دیگر آنکه، از قضاء، نظر من هم بر این بوده است که طرح این مباحث نه تنها به زیان قرآن و دین نیست، بلکه موجب رشد آن می‌گردد، و نیز پیوسته بر این امر تأکید نهاده‌ام که لغات آیات، به عصر پیامبر برده شود، و در آن وقت و فضاء و محل، مورد بازشناسی قرار گیرد تا به فهمی از قرآن دست یابیم که پیامبر دست یافته بود.

۶ - تفاوت من با جناب دباغ در این داوری یا نقد یا هر چه که بنامیمش، این است که اینجانب تمام آثار مکتوب و صوتی پدر بزرگوار و دانشور ایشان و نیز مکتوبات خود ایشان و دیگران را بارها خوانده و استماع کرده‌ام، ولی گمان کنم ایشان چنین کند و کاوی در آثار طرف مقابل نداشته‌اند. آیت الله غروی نزدیک به شش هزار ساعت سخنرانی دارد که از اوائل دهه بیست شروع شده و تا اوائل دهه هشتاد ادامه داشته است. از اینرو برای من، به عنوان یکی از پیشتازان در عرصه فهم متشابهات و تفسیر معجزات قرآن، بسیار سنگین است که متهم شوم به عدم فهم استعارات قرآن. مستدعی هستم برای رفع سوء برداشت، به سایت «ارباب حکمت» مراجعه فرمایید. البته این به معنای این نیست که شما از پس مطالعه، آراء و اندیشه‌ها و نظرات مرحوم غروی در باب قرآن را قبول کنید. چون چنین رخدادی در تاریخ فکر بشر به ندرت اتفاق افتاده است که دانشوری یا دانشمندی از اعتقادات خود دست بردارد، اما فقط به منظور آگاهی، و اینکه همه عقلانیت و خردورزی نزد غریبان نیست، دیگرانی هم به عقل خود، هر چند کوچک، تفکری کرده‌اند و سخنی گفته‌اند.

۷ - من نیز از باورمندان به این مسأله هستم که قرآن باید با خرد جمعی و خرد فردی بازخوانی شود، اما در کجا و چگونه، کسی که چنین کرده است و نیز دیگری، به فهم مشترک می‌رسند؟! این دستور خدا که «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران ۱۰۳) چگونه محقق می‌گردد؟! آیا

اینکه رسول خدا گفته است حبل الهی، عروة الوثقی، حبل الله المتین، همه همین کتاب است، و حبل، ریسمانی است که انسان را به خدا متصل می‌سازد، و این ریسمان همین قرآن است، و این کلمه از متشابهات است، باورش داریم؟! یا تحقیق و بررسی ما در قرآن به جای دیگری رسیده و از «حبل» چیز دیگری می‌فهمیم، و اگر چیز دیگری را فهم می‌کنیم، در چه زمانی به «اعتصام»، به آن مفهوم جدیدش می‌رسیم؟! اگر حبل و عروة، در آیات کتاب، مفهومی جز آنچه پیامبر گفته، و تقریباً همه مفسران و حکماء و عرفاء هم پذیرفته‌اند، یعنی «کتاب خدا»، معنای دیگری داشته باشد، به هر حال، فرمان الهی دائر بر اعتصام به آن است. این فرمان در چه زمان و



مکانی و توسط چه کسانی تحقق می‌پذیرد؟ و نیز لفظ «نعمت» که در دنباله همان آیه ۱۰۳ آل عمران آمده، به هدایت الهی تعبیر و تأویل شده است. خدای تعالی به گرویدگان به این کتاب دستور می‌دهد پیوسته این نعمت را بیاد داشته باشند، زیرا توانسته است آنها را از دشمنی و رویارویی نجات دهد و بین دلهاشان را الفت بخشد.^۱ حال فهم جدید و رشد یافته، متناسب با این زمان و مکان، از این آیه چه می‌تواند باشد؟!۹

۸ - و اما در پاسخ به پاره‌یی از اظهارات دوست مکرم جناب دکتر دباغ عرض کنم حتماً کسی، به ویژه در میدان جریان روشنفکری دینی، مخالف با «بدست دادن قرائت روشمند و موجه و سازوار از متن» نیست. و اینها همه نشست و برخاست و گفت و شنود و قیل و قال، قول و مقال در همین ساحت صورت می‌گیرد. امید است روزی نه چندان دور، تقریب و جُبهات نظر در افق پدیدار گردد، و بتوان به همان «شرط لازم و تخطی ناپذیر»، که همان «احراز گزاره‌های موجه و معرفت بخش است» دست یازید.

و اما در همین چهارچوب، و در پی تفحص از «گزاره‌های موجه و معرفت بخش»، از قضاء، به همین آیاتی که اشارت فرموده‌اند پرداخته‌ام، و وجیزه‌یی از آن ساخته‌ام که برگرفته از نظرات حکماء پیشین نیز هست مثل مولوی در مثنوی، و ملاصدرا در تفسیر، و نیز ابن عربی در تفسیر و فتوحات، و عزیز الدین نسفی در انسان کامل، و باز گزاره‌هایی از سهروردی و مانند اینها، که گمانم بر این است که، به تنهایی نمی‌توان به آن گزاره‌های موجه و معرفت بخش دست یافت، باید جریانی در تاریخ تفسیر و تأویل یافت که با توجه به خلقت ذات انسانی، در آفرینش آسمانها و زمین اندیشیده باشند، و آیات متن را با آیات کون هماهنگ کرده و از راسخان در علم باشند. ما هم با عقلانیت رشد یافته‌تر امروزین، به جمع آنها ملحق شویم. و اگر جز این باشد که در نقطه‌یی به فهم مشترک برسیم، قرآن ضد خود شده، و به جای هدایت، موجب گمراهی، و به جای ایجاد وحدت، موجب تفرقه و سردرگمی و تقابل و عناد، و در نتیجه جنگ گشته است. همانگونه که امروز شاهد این صحنه‌ها در جهان اسلام هستیم. آیا در برابر چنین موضعی هیچ مسؤولیتی نیست؟! متأسفانه دوست عزیز جناب دکتر دباغ، بی‌نهایت بی‌انصافی فرموده‌اند در پاسخ دادن. همانطور که در سطور پیشینی عرض کردم، مرحوم غروی اولین مفسر است در تاریخ اسلام که به تفکیک آیات متشابه اقدام کرد. بهتر است چند خطی از آثار او را مطالعه کنند تا بدانند چه کسی «زبان نمادین» قرآن را تا چه اعماقی برده است. و نیز مرحوم غروی از زمره کسانی است که، به تأکید، بر این امر اصرار ورزیده که قرآن نه کتاب علم است و نه مجموعه‌یی از گزاره‌های علمی.

۹ - اگر شریعتی به نمادین بودن زبان قرآن توجه داشته است، اما او حتی یک آیه متشابه را از ظاهر به باطن نبرد، و از وجوه شبه آن سخنی نگفت، در حالی که مرحوم غروی در اواخر دهه بیست، مجلد اول «آدم از نظر قرآن» را در مقوله «زبان نمادین» قرآن تألیف کرد.

۱۰ - بیش از ده سال پیش، در سلسله درس‌هایی، تحت عنوان «مثل در قرآن» و با استمداد از نظرات حکماء و عرفاء و ترکانان این عرصه، مثل مولوی، تقریباً همه مثل‌های قرآن را به تأویل بردم، و به بواطن آیات پرداختم، اما از لغت خارج نشدم. زیرا همین لغت است که مفاهیم متشابه و معنوی را در خود دارد و قابل توسیع و تفسیح است. لازم به ذکر نیست، چون واقفید که معنای متشابه، یعنی تشبیه معقول به محسوس. و البته معقول باید خصوصیات محسوس را در برداشته باشد، پس وقتی خدای تعالی می‌گوید: **وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا** (روم ۲۴). حتماً علاوه بر این آبی که از آسمان یا فراز به فرود می‌آید، و زمین مرده را زنده

۱ - **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** (آل عمران ۱۰۳)

می‌کند، آب دیگری هم از آسمان ربوبی به زمین وجود انسان فرو می‌بارد که آن هم مثل این آب، احیاء‌گر است و زنده می‌کند مردگان را، و آن آب وحی و هدایت الهی است. و البته زبان قرآن و همه آیات کتاب هم محکمند و هم مشابه و هم بعضی محکمند و برخی مشابه طبق آیات صریح کتاب:

الرَّكِبَاتُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود ۱)

کتابی است که محکم شده است آیات آن سپس از هم گشوده شده است از نزد حکیم آگاه.

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَنَانِي ... (زمر ۲۳)

خداوند است که تدریجاً و فرورستاد بهترین گفتار را کتابی که مشابه دو مفهومی است...

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ... (آل عمران ۷)

همو است که فرورستاد بر تو کتاب را، برخی از آیات آن محکمت است، هم اینها امّ الكتاب (یا اصل) کتاب است و بخشی دیگر متشابهاست...

۱۱ - به حقیقت آیا ما ایمان مطلق داریم که کلیت این کتاب از سوی پروردگار است و برای هدایت بشر

به یک حیات معقول و انسانی و سراسر آزادی و عدالت و سلیم و آشتی، در دسترس وی قرار گرفته است؟! اگر چنین ایمانی نیست، کند و کاو ما بر آیات این کتاب فقط می‌تواند از منظر تحقیق و واکاوی و شناخت، بی‌آنکه اثر وضعی بر جوامع اسلامی و حیات مسلمان‌ها داشته باشد، صورت پذیرد، و البته این کاری پسندیده است که می‌تواند مفید فوایدی چند باشد.

۱۲ - انصاف در نقد این است که آنچه گفته یا نوشته نشده، به کسی نسبت ندهیم، از جمله خدای تعالی

که خود چنین کسی را از ستمکارترین‌ها دانسته است، در آیات عدیده، مثل؛

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (أنعام ۲۱-۹۳-۱۴۴/اعراف ۳۷/یونس ۱۷/هود ۱۸/کهف ۱۵/

عنکبوت ۶۸) و چه کسی ستمکارتر آن کس است که نسبت دهد بر خدا دروغی را؟!!

وقتی در قرآن برای زانی و زانیه حکم رجم نیامده، و نیز برای مرتد هیچ تعزیر و تنبیهی قائل نشده، و از «دیه» که شتر باشد یا غیر آن، اصلاً سخنی بمیان نیامده، چرا ما خود را جزء «ستمکارترین‌ها» جا می‌دهیم و چنین احکامی را به خدا منسوب می‌سازیم؟! و اما در خصوص لفظ «دیه» باید به عرض سرکار خانم توسلی برسانم که این کلمه فقط دوباره، اما در یک آیه از قرآن تکرار شده است. آیه ۹۲ سوره نساء که درباره قتل خطاء از مسلمان یا غیر مسلمان است. در این آیه، از شتر یا غیر آن هیچ اسمی نیست، اما بر عکس، پرداخت دیه را خدای تعالی در آیه مذکور، به صورت سیال و قابل تغییر در زمان و مکان، قرار داده و فرموده است: «وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ» «دیه» به صورت نکره آمده، یعنی مفید عموم است. پس هر چیزی را در هر زمانی و متناسب با وضع مالی قاتل، که قابل تغییر است، دربر می‌گیرد. پس این ظلمی بزرگ است که خطاهای وارد در فقه را به کتاب خدا و خدا نسبت دهیم.

۱۳ - با این نظر سرکار خانم توسلی هم موافقم که بازخوانی دو جنسی از قرآن بهتر می‌تواند و موفق‌تر

است در پدید آوردن نقش تربیتی و اخلاقی برگرفته از قرآن، و این دستور صریح خدای تعالی است در آیات بسیار، مثل:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ... (حجرات ۱۳)

ای مردم ما بیافریدیمتان از مرد و زن و بنهادیمتان ملت‌ها و قبیله‌ها تا همدیگر را بشناسید...

و یا «...أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...» (آل عمران ۱۹۵)

...اینکه من تباه نسازم عمل هیچ عمل‌کننده‌ی بی‌از شما را، از مرد یا زن، برخی تان از بعض دیگرید...



«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّانِمِينَ وَالصَّانِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (أحزاب ۳۵)

همانا مردان مسلم و زنان مسلم، و مردان مومن و زنان مومن، و مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار، و مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان شکیبا و زنان شکیبا، و مردان خاشع و زنان خاشع، و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان حافظ عفت خود و زنان حافظ عفت خود، و مردان بسیار به یاد خدا و زنان بسیار به یاد خدا، فراهم آورده است خدا مرایشان را پاداشی بس بزرگ.

«بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» گزاره بسیار گویا و قابل عنایتی است در این عرصه، و آیاتی از این دست، کم نیستند، اما باید در خصوص تفسیر و تأویل آنها به فهم مشترک رسید. تفرقه و تفرق در فهم، هادی و راهنما بودن قرآن را حتماً تحت الشعاع قرار می‌دهد. آیاتی را که خانم توسلی مورد استناد قرار داده‌اند مثل: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...» (نور ۳۰ و ۳۱) و یا «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» (نساء ۳۴)، اینجانب با عنایت به واژگان بکار گرفته شده در آیه، و انطباق آن با لغت نامه‌ها، و نیز کاربرد لغت در عصر حاضر، توضیح داده‌ام که البته در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. و البته مدعی کمال یافتگی آن هم نیستم. بلکه کوشیده‌ام زنانه - مردانه آنها را بیان نمایم.

۱۴ - خدای تعالی دین را برای بهروزی بشر تعلیم فرموده، اما وقتی در آیاتی چند از عدم اجبار سخن می‌گوید، این به چه معنا است؟ و وقتی از پیامبرش می‌خواهد مردم را در قبول یا ردّ دین آزاد بگذارد، چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ مدرسه‌یی ساخته می‌شود، دانش آموزانی در کلاسهای آن به اختیار حاضر می‌شوند، در نظام مدرسه مقرر می‌گردد هر شاگردی درس خوانده، به میزانی که زحمت کشیده است اجرش را می‌گیرد، اما دانش آموزی را مجبور به خواندن نمی‌کنند، بلکه او را تشویق می‌نمایند. گمان نکنم در این گزاره‌ها نکته پارادوکسیکالی^۱ یا متناقضی وجود داشته باشد، اگر هست از سوی خدای تعالی و در اثر خطاء او بروز کرده است. به آیات زیر توجه کنیم:

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أَدْنَىٰ وَاعِيَةً (حاقه ۱۲)

تا آن (کشتی) را بنهیمش برای شما یادآوری و اینکه هوشیار گردد از آن گوشه‌های هشیار.

.... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (عنکبوت ۵۱)

همانا در این (جریان نزول کتاب)، هر آینه رحمتی است و یادآوری برای قومی که ایمان آورند.

تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (ق ۸)

بینایی و یادآوری است برای هر بنده بازگشت کننده‌یی.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (ق ۳۷)

همانا در این (داستان)، هر آینه یادآوری است برای هر کس که بوده است وی را قلبی و یا آنکه گوش افکنده و همو گواه است (براین امر).

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذُّكْرَىٰ (أعلى ۹)

۱ - سعی من همیشه بر این بوده است که در نوشته‌ها و سخنانم لغت خارجی (زبان‌های غربی و نه البته عربی) بکار نبرم. این کلمه را هم به جهت این که خانم توسلی بکار برده‌اند، برای روشن بودن پاسخ، از آن بهره گرفتم. و بهتر است گفته شود متناقض)

پس یادآوری کن چنانچه سود دهد یادآوری.

و أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل ۴۴)

و فرو فرستادیم به سوی تو ذکر (یادآوری) را تا روشن سازی برای مردم آنچه را که تدریجاً فرو فرستاده شده است به سوی ایشان و باشد که ایشان بیاندیشند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِي وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (انبیاء ۲۴)

یا اینکه معبودانی را جز او برگرفتند، بگو (ای پیامبر) بیاورید برهانتان را، این (کتاب) یادآوری آنان است که با منند و یاد آن کسان است که پیش از من بوده‌اند، بلکه بیشترشان نمی‌دانند حق را، از اینرو اعراض کنندگانند.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (انبیاء ۵۰)

و این (قرآن) ذکر مبارک است که فرو فرستادیمش، پس آیا شما از انکارورزان آن هستید؟!

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (ص ۶۷ و ۶۸)

بگو (ای پیامبر) که آن خبری عظیم است (در حالی که) شما از آن اعراض کنیدگانید.

مفسران، «نبا عظیم - خبر بزرگ» را هم قیامت دانسته‌اند و هم قرآن، ولی «قرآن» را به معانی آیات قبل و بعد، بیشتر قریب به ذهن دانسته‌اند.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأُهُ بَعْدَ حِينٍ (ص ۸۷ و ۸۸)

این قرآن چیزی نیست جز یادآوری برای جهانیان، و حتماً خبر آن را بدانید بعد از مدتی.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (تکویر ۲۷)

این (قرآن) چیزی نیست جز یادآوری برای جهانیان. برای هرکس از شما که خواسته باشد به راه راست رود.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا (یونس ۹۹)

اگر پروردگار تو می‌خواست هرآینه ایمان می‌آورد هرکس که در روی زمین است، همگی با هم.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (هود ۱۱۸) - (شوری ۸)

چنانچه خدا می‌خواست همه مردم را امتی واحد می‌ساخت درحالی که پیوسته اختلاف کنندگانند.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (کهف ۲۹)

و بگو (ای پیامبر) درستی از پروردگار شما است پس هرکس که بخواهد ایمان آورد و هرکس که بخواهد کافر شود.

همه آیات مذکور و بیش از این نیز حکایت از آزادی بشر در قبول ایمان دارد، و اگر نه چنین باشد، پس رفتار قوای حاکم بر جمهوری اسلامی، که متضمن بدرفتاری و خشونت نیز هست، با مردان و خصوصاً زنان، در اجبار آنها به پذیرفتن نوع خاصی از رفتار، که ناشی از برداشت ویژه آنها از احکام است، باید درست باشد. اساساً تفاوت تفکر شیعی با اهل سنت، در اعتقاد به اختیار است و محکوم کردن جبر. البته ایمان، مراتب دارد حتی در پیامبران. و خدای تعالی خود در کتاب مجیدش بر این امر صحنه گذاشته و گفته است:

وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (اسراء ۵۵)

و هرآینه حتماً برتری دادیم برخی پیامبران را بر بعضی دیگر و بدادیم داود را زبور.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (بقره ۲۵۳)



این رسولانرا برتری دادیم برخی را بر بعضی دیگر.

و نیز مجاهدان را بر قاعدان فضیلت بخشیده است؛

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ
اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء ۹۵)

برتری داده است خدا مجاهدان به مالها و جانها شان را بر نشستگان درجه یی، و هریک را خدا وعده داده است به نیکی، و برتری داده است خدا مجاهدان را بر نشستگان به پاداشی بزرگ.

و این مراتب و فضیلتها فقط در سایه اختیار و انتخاب آزاد صورت می گیرد. البته در مقالات پیشین اشاراتی به همین مسأله داشته ام.

۱۵ - در خصوص زنان در قرآن، بسیار بدان پرداخته ام، و بیشتر در طی ده سال گذشته. برخی از آن مباحث بر سایت ارباب حکمت نقش بسته و بعضی دیگر به صورت لوح فشرده است. ولی البته هنوز جای بحث بسیار است و پژوهش های قرآنی و روایی و تاریخی افزون تری می طلبد. اگر آنها خوانده شود و مورد نقد جدی قرار گیرد، موجب کمال یافتگی و تعالی مطالب خواهد شد. اما برای خالی نبودن عریضه در پاسخ به این پرسش سرکار خانم توسلی که می گویند: «کجای قرآن به زنان آزادی داده است برای اقدام»، آیات ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب را می آورم که خدای تعالی به رسولش دستور می دهد اختیار ماندن با تو یا جدا شدن از تو را به زنان اعطاء کن و به آنها بگو در گزیدن یکی از این دو راه آزادند، و پیامبر موظف است، در صورتی که تصمیم به جدایی گرفتند، حقوق مادی و معنوی آنان را به وفاء اداء نماید. که در «أُمَّتَعَنَّ» منافع و مصالح مادی لحاظ می شود، و در «سَرَّاحًا جَمِيلًا» مراعات حقوق معنوی منظور است، که برآمده از خلق عظیم رسول می باشد، و حاکی از آزادی و آزادی خواهی او. و این قاعده بر تمام زنان گرویده به اسلام قابل تعمیم است، و نیز حتی به قبول ایمان یا رد آن.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَّاحًا
جَمِيلًا، وَإِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا
عَظِيمًا (احزاب ۲۸ و ۲۹)

ای پیامبر بگو به همسرانت اگر طالب زندگی دنیا و زینت آن بوده اید بیایید تا بهره دهم شما را (از کالای دنیا) و رهاتان سازم رهایی زیبا. و اگر طالب خدا و رسول او و سرای آخرت بوده اید پس همانا خدا فراهم آورده است برای زنان نیکوی شما پاداش بزرگ.

و از میان همه زنان، خدای تعالی بسیاری را به نیکی و طهارت و کرامت و ایمان و بزرگی و بزرگواری نام برده است و مریم را به نبوت اصطفاء نموده، و نیز فرزند او را؛

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (آل عمران ۴۲)
و آنگاه را (ای پیامبر بیاد آر) که گفتند فرشتگان: ای مریم همانا خدا برگزیده است تو را و پاکیزه ات ساخته است و برگزیده است تو را بر زنان جهانیان.

۱۶ - باید اظهار تأسف که از اینکه قصه من و سرکار خانم توسلی، در بیشتر موارد، قصه «انگور و عنب» در مثنوی معنوی است. ما هر دو در این امر نظر مشترک داریم که عقلانیت و میزان دانش مخاطب آیات کتاب، در فهم و درک او تأثیر فراوان دارد. از اینرو خدای تعالی انسان را به کسب دانش و تعقل در آیات و بکارگیری خرد فردی و جمعی جهت فهم دُرُست آنها دعوت می نماید. و اگر از این مسیر، برای دریافت حقیقت و گنه پیام الهی عبور نکرد، گویا بر دلش، که مرکز فهم او است، قفل زده شده، یا عقلش را بکار نبسته

است و همین موجب بروز اختلاف بسیار می گردد.

أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (نساء ۸۲)

پس آیا تدبر نمی کنند قرآن را؟ چنانچه از نزد کسی غیر خدا بود هر آینه میافتند در آن اختلاف بسیار.

أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد ۲۴)

پس آیا تدبر نمی کنند قرآن را؟ یا آنکه بر دل‌هایی قفل‌هاشان هست.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (ص ۲۹)

کتابی است فرودستادیمش به سوی تو، مبارک است (مایه افزونی است) تا تدبر کنند آیاتش را و تا اینکه پند گیرند صاحبان خرد.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (انبیاء ۱۰)

هر آینه فرو فرستادیم به سوی شما کتابی را که در آن یادی است مر شما را پس عقلتان را بکار نمی گیرید؟!

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (یوسف ۲)

همانا ما فرو فرستادیمش قرآنی به (زبان) عربی باشد کا عقلتان را بکار گیرید.

علاوه بر ضرورت بکار گیری تدبر و تعقل در مجموع آیات کتاب، برای فهم بهتر و درست تر آنها، روش‌های دیگری، از جمله تبیین آیه‌ی به آیه دیگر، از اصول همیشگی فهم و دریافت بوده است. ازینرو گفته‌اند: «القرآن يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»، که آیات دیگر می‌توانند و باید مفسر آیه‌ی دیگر قرار گیرند، و نیز توجه به عقول مستقلة بشری، خصوصاً آنها که پیش از ما بر آیات کتاب تفکر کرده‌اند.

اما سخن من در این است که وقتی قرآن می‌گوید: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** (اسراء ۹)، مرادش چیست و از کجا به این «اقوم» می‌رسیم؟! آیا «اقوم» یکی است و همه انسانها به طور یکسان باید بدان دست یابند، یا متناسب با درک آنها متفاوت می‌شود؟ و یا اینکه وقتی می‌گوید: اگر از نزد کسی غیر از خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار می‌یافتند (نساء ۸۲)، یعنی چه؟! این «اختلاف بسیار» در کجا است؟! و چگونه پدید می‌آید؟! و آیا باید بماند و یا باید برطرف شود؟! امت واحده‌ی (مؤمنون ۵۲) که قرآن از آن سخن می‌گوید کدام است و چگونه متحقق می‌گردد؟! اصلاً امت چه گروهی است؟! بیان چه کسی از امت درست است؟! اینکه می‌گوید: شما «بهترین امت» هستید که بر مردم خروج کرده‌اید (آل عمران ۱۱۰)، تعریف این «بهترین» را از کجا بیآوریم؟ از عقول خودمان؟ از تدبر در قرآن؟ از بیان آیات؟ هر کسی می‌گوید: «من بهترینم، من همانم که قرآن گفته است!!» در همین مسائل است که می‌گوییم اجازه دهیم قرآن خود تعریف «بهترین» را بدهد، و خود بگوید «اختلاف کثیر» کدام است؟! خود تعریف «امت واحده» را بیان کند. و در این زمینه البته نیازمند مباحثات مطول و دقیق هستیم. اکنون که سرکار خانم توسلی وارد میدان شده‌اند، زهی سعادت که قدری مردان ساکت شوند تا زنان سخن بگویند.

۱۷ - وقتی گروهی از دانشوران و متفکران دینی عصر حاضر که مخاطب قرآن بوده‌اند، با عقلانیت خود، و در نتیجه تحقیقات و بررسی‌هایی که کرده‌اند، به اینجا رسیده‌اند که بگویند قصص انبیاء در قرآن بخش اساطیری قرآن است، آیا این گزاره را همه باید بپذیرند، در حالی که قرآن خود ناقض این رأی است و آن را باطل می‌داند. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» ما داستان گوئیم بر تو بهترین داستان سرایی را. (یوسف ۳) در اینجا به چه کسی باید حق داد؟! آیا اینجا از جمله جاهایی نیست که قرآن خود باید سخن بگوید و فهم مخاطبی را که به این برداشت از قصص انبیاء رسیده است، محکوم و مردود سازد، و در ۹ آیه از قول خدای تعالی تصریح نماید که این پندار از مردمان باطل است:



وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ، وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كَلِمَةٌ مَعْتَدٍ أَنِّي، إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففين ۱۰ تا ۱۴)

وای در آن روز بر دروغ انگاران آنان که دروغ می انگارند روز دین را (روزی که نتیجه دینداری مردمان ظاهر گردد) و دروغ نینگارد آن را جز هر تجاوز گر گناهکاری، هر گاه تلاوت شود بر او آیات ما گفته است افسانه های اولین است هرگز نه چنین است، بلکه زنگار دلهاشان گشته است آنچه را که بدست آورده اند.

وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ، هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ، مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَنِّي، عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ، أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ، إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (قلم ۱۰ تا ۱۵)

پس پیروی مکن از هر سوگند خورنده بی مقداری، هر بیهوده گوی رونده به سخن چینی، بازدارنده از نیکی، متجاوزی بزهکار، درشتخویی از پس اینها همه نابکار، فقط بدان سبب که صاحب مال و فرزندان است. هر گاه تلاوت شود بر او آیات ما بگفت که اینها افسانه های پیشینیان است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (أنعام ۲۵)

و از جمله ایشان کسی است که تو را گوش فرا دهد، و بر دلهاشان سرپوش نهادیم تا فهمش نکنند و نیز در گوشهاشان سنگینی، و هر آیه ای که اگر بنگرند، بدان نگرند تا آنکه نزد تو آمده با تو جدل کنند. می گویند، آنان که کافر شدند، نیست این جز افسانه های پیشینیان.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (أنفال ۳۱)

و هر گاه تلاوت شود بر ایشان آیات ما، گفتند هر آینه شنیدیم، اگر بخواهیم حتماً بمانند این را می گفتیم نیست این جز افسانه های پیشینیان.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رُبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (نحل ۲۴)

و هر گاه پرسیده شود از ایشان که چه چیزی فرو فرستاد پروردگارتان؟ گفتند: افسانه های پیشینیان.

و آیات دیگری که خدای تعالی «افسانه بودن قرآن» را نادرست دانسته است. ولی در بستر زمان و مکان امروز، روشنفکران دینی ما، به تعقل و خردورزی خود و تفحص در آیات، به این نتیجه رسیده اند که بخشی از کتاب حکیم افسانه است. یعنی دقیقاً کلام خدا را در افسانه بودن انکار کرده اند. حال چه باید کرد؟! کدام قول را باید پذیرفت؟! آیا این جا از همان جاهایی نیست که باید به خود قرآن اجازه داد از خودش دفاع کند و بگوید؛ من افسانه نیستم و هر کس که بگوید من افسانه ام، او دروغ زن، دروغ پرداز، کافر، متجاوز و سخن چین است. شما مرا راهنمایی کنید و بگوئید کدام قول را بپذیرم.

۱۸ - و نیز برخی از قرآن پژوهان عصر جدید، به خرد خود دریافته اند که بخشی از قرآن در بستر زمان و مکان نازل شده و مربوط است به وقایعی که در دوران حیات پیامبر اتفاق افتاده، و امروز کاربردی ندارد و منسوخ است. و حال آنکه قرآن، خود چیز دیگری می گوید و دلالت آیات خود را حق، همیشگی و جاودانه برای همه جهانیان، در هر عصری می داند.

کدام یک از دو گزاره فوق درست است؟! آیا عقلانیت مخاطب می تواند این پیام قرآن را تغییر دهد؟! به آیات زیر نگاه کنیم:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (فرقان ۱)

مایه افزونی و برکت است خداوندی که فرو فرستاد ابزار جدایی حق از باطل را بر بنده اش تا باشد جهانیان را انداز دهنده.

آیا فرقان همان قرآن است؟! و آیا مراد از «عالمین»، فقط اهل مکه و مدینه‌اند، یا فقط اهل شبه جزیره عربستان؟ این هم فقط در عصر رسول؟! خرد مخاطب چه می‌گوید؟! و نیز در آیاتی که پیش از این آوردیم و می‌گوید ذُكِرَ لِلْعَالَمِينَ (تکویر ۲۷)، ذُكِرَى لِلْعَالَمِينَ (أنعام ۹۰)، آیا عالمین معنایی جز جهانیان دارد؟! خرد ما اگر نخواهد در چارچوب لغت باقی بماند، محدوده این «عالمین» را چگونه تعیین می‌کند، مخصوصاً وقتی در پیش از ۶۰ آیه می‌گوید: «رَبُّ الْعَالَمِينَ، پروردگار جهانیان». کدام جهانیان مراد است؟! آنان که در عصر رسول بودند و رفتند، و یا آنان که پس از او می‌آیند؟! یا هر دو، تا قیامت؟!!

در خصوص «کتاب» هم می‌توان و باید همین سؤال را مطرح ساخت.
ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ (بقره ۲)، آیا مراد از «کتاب» قرآن است؟! آیا همه قرآن است یا آیات ناسخ است و منسوخ را شامل نمی‌شود؟ (البته این حقیر معتقد به ناسخ و منسوخ نیستم و آن را مغایر با علم فراگیر خالق حکیم می‌دانم که در جای خود به آن پرداخته شده)

«تَبَدُّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (بقره ۱۰۱)

بیفکند گروهی از آنان که داده شدند کتاب را، کتاب خدا را پشت سرهاشان.

اهل کتاب کدام بخش از کتاب خدا را بر پشت سرهاشان انداختند؟! برخورد ما با این آیات چگونه باید باشد.

«أَفْتُمُونَنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره ۸۵)

پس آیا ایمان می‌آورید به پاره‌ی از کتاب و کافر می‌شوید به پاره‌ی دیگر؟

حتماً پرسش خدای تعالی از همه مخاطبان است که آیا به پاره‌ی از کتاب ایمان می‌آورید و به پاره‌ی کافر می‌شوید؟! چگونه باید به کتاب خدا ایمان آوریم که دچار این نقیصه نشویم، و در پاسخ پرسش باری تعالی بگوییم: نه! ما به همه کتاب ایمان آورده‌ایم. آیا ایمان، اقرار به لسان و عمل به ارکان نیست؟!!

۱۹ - بحث پیرامون منصوص و غیر منصوص، و نیز قرائت حداقلی و حداکثری را به زمانی دیگر موکول می‌کنم. ولی اساساً با این تقسیم بندی مخالفم. زیرا آن را مغایر با آیات متن می‌بینم.

۲۰ - و از پس این مناقشات، که البته صورت دفاعیات دارد، اما نمی‌خواهم به این نام خوانده شود، با این بخش از کلام دوست عزیز موافقم که: اگر تأویل ارزشمند متن مقدس با مشهورهای اخلاقی عرفی او سازگار نباشد، نتیجه و محصول تأویل و فهم ارزشمند از متن مقدس را برمی‌گیرد، چرا که خدا باور است و معنایی را که به نحو روشمند از متن مقدس احراز شده موجه می‌انگارد! ... و البته نیز «... نادیده گرفتن نتایج فهم روشمند از متن مقدس، برای یک خدا باور، اخلاقاً ناموجه است».

۲۱ - و اما آنچه را که در پایان مقال خود، به عنوان نتیجه‌گیری، بدان استناد نموده‌اند و تلقی اینجانب از متن مقدس را «دیالکتیکی و تعاملی و بر اثر اُنس با متن مقدس و آشنایی با دستاوردهای معرفتی فیلسوفان، هرمنوتیست‌ها و ... دانسته و افزوده‌اند: «آنچه از این طریق بدست می‌آید، و به مثابه مفروضاتی در مقام اثبات و فهم متن مقدس بکار گرفته شده، نمی‌تواند تلقی سازوار و موجهی از متن مقدس و معنای آیات قرآن درباره مقوله حجاب و حدود و ثغور پوشش زنان در روزگار کنونی بدست دهد...» کلاً مغایر و مخالف است با استنادی که خود به تباعث دیگر دوست عزیز جناب ترکشوند کرده‌اند. زیرا جناب ترکشوند نود درصد از استدلالات خود را مستند به روایات کرده‌اند. و روایت هیچگاه نمی‌تواند متن مقدس را تخصیص زند. زیرا کذب آن افزون بر صدق آن است. ما برای دست یافتن به یک فهم موجه و سازوار از متن، در یک جا می‌گوییم، غالب روایات مجعولند و متضمن صدق و کذب و ظنی الصدور، و اخبار آحادی هستند که بناء به قول ابن ادریس؛ اسلام را به ویرانی و تباهی کشانیده‌اند، بناءبراین قابل استناد نیستند، و در یک جا، برای اثبات



مدعای خود، متن قطعی الصدور الهی را کنار نهاده و به همان اخبار استناد می‌کنیم. این طریقه حتماً ما را به ساحت یک فهم موجه و سازوار هدایت نمی‌نماید.

۲۲ - در خصوص زبان دین و رابطه میان دین و اخلاق سالها پیش تلقی خودم را منقح ساختم، و البته نه ضرورتاً به نحوی که مورد قبول همه پژوهندگان این وادی قرار گیرد، و حتماً چنین انتظاری هم نیست. مرادم این است که مسکوت عنه نبوده است. اما تفاوت در این است که در اول مقال بدان اشارتی رفت که این سروران عزیز قابل ندانستند حتی سطری از این آثار را در همان راستای دست یافتن به فهم موجه و سازوار از متن مقدس مطالعه نمایند. به نظر حقیر، کسانی که در این عرصه مجاهدت می‌کنند باید حتماً ره‌آورد های فکری همدیگر را به دقت مطالعه کنند و سپس به نقد پردازند.

۲۳ - من باب مثال عرض می‌کنم، آیا همه خدا باوران، خدا را در حدی علیم می‌دانند که در کلام او نقصانی نباشد؟! اگر چنین است، اعتقاد به «ناسخ و منسوخ» در متن مقدس، مغایر با علم خدا و علیم بودن او است. به این معنا که آیه‌ی را نازل می‌کند، سپس متوجه می‌شود خطاء یا بی‌مورد بوده یا زمانش گذشته است، آنگاه آیه دیگری را فرومی‌فرستد و آیه پیشین را منسوخ می‌سازد. قطعاً چنین خدایی از اجهل جهلاء است. و آنگاه نام پیام خود را «يَهْدِي لِّلَّتِي هِيَ اَقْوَمُ» (اسراء ۹) می‌گردد. و می‌افزاید «وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَاِنَّهُ لَهٗدٍ مُّبْتَدِ» (اسراء ۹۷). آیا چنین متنی می‌تواند مقدس باشد؟! و آیا چنین خدایی، العیاذُ باللّٰه، دروغ‌پردازی نکرده است، و مردم را به گمراهی نیفکنده است!؟

و یا اینکه بگوییم - چنانکه گفته‌ایم - خدا، به درستی و کمال، پیامش را فروفرستاده ولی رسول او نتوانسته است، به تمامه، آن را دریافت کند، و از اینرو متن مقدس دارای تناقضات و تخالفات و نقصان‌هایی است که باید اصلاحش کنیم. آیا می‌توان نشانی دقیق داد که این تناقضات و نقصان‌ها در کدامیک از آیات رخ داده است؟! و چرا خدای تعالی در آیه‌ی این پرسش را مطرح می‌کند که:

«أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری ۲۱)

آیا ایشان را انبازانی است که برای‌شان تشریح دین کنند؟ آنچه را که خدا بدان اجازه نداده؟! و چنانچه کلمه فصل (قرآن - جداکننده حق از باطل) نبود، (و نیز اگر نبود مهلتی که ویژگی‌هایش در قرآن، برای بشر در روی زمین بیان شده، دیگر همه چیز به پایان می‌رسید - سنگی روی سنگی نمی‌ماند - و همانا ستمکاران راست عذابی دردناک.

۲۴ - و در نهایت، در فضایی که مسلمانان امروز گرفتار آمده‌اند، این گونه مباحث و طرح نظرات، به شرط توسعه و افزون سازی گستره آن، می‌تواند در آینده‌ی، البته نه چندان نزدیک، راهگشا باشد. ولی اگر همه راه‌هایی که پیموده شود به یک نقطه نرسد، که آن «فهم موجه و سازوار» از متن مقدس است، و همه جوئی‌های کلام به این رودخانه و یا اقیانوس منتهی نگردد، تردید دارم که مفید به حال مسلمان‌ها باشد. مثلاً اندیشه‌ی که معتقد است قرآن در بستر زمان و متأثر از حوادث آن نازل گشته، و تفکری که می‌گوید قرآن گرچه با عنایت از حادثه‌ی، پاره‌ی از آیاتش رخ نموده است، اما ناظر به همه زمانها و مکانها است، و «عالمین» را، در قسمت اعظم آیات، «همه جهانیان در همه ادوار» می‌داند، و قس علی هذا، کی و کجا بهم می‌رسند تا به اتفاق هم «فهم موجه و سازواری از متن» ارائه دهند.

۱ - توضیحاً: کلمه «الفصل» را بدان سبب «قرآن» به معنای اعم دانسته‌ام که در دو آیه دیگر، از پیام وحی الهی، با عبارتی با همین مضمون نام برده شده است: «وَآيَاتُهُ الْحِكْمَةُ وَفَصْلُ الْاِحْتَابِ» (ص ۲۰/۱) «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (طارق ۱۳ و ۱۴)